

یادداشتی دربارهٔ یک نقد

شهرام پازوکی

پس از چاپ مقاله نگارنده با عنوان «بازاندیشی سنت معنوی پیامبر(ص)» دو نقد به دفتر نشریه علمی و وزین هفت آسمان رسید. نقد اول قبل از اینکه در هفت آسمان تصمیم به چاپ آن گرفته شود در روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۸۶ منتشر شد. نقد دوم نوشته پژوهشگر فاضل آقای دکتر قاسم جوادی است. دربارهٔ نقد اول اصولاً سخنی نمی‌گویم چون آن را نقد - به معنای دقیق لفظ نمی‌خوانم - بلکه یکی از آورده‌های سیل گل آلودی می‌دانم در مسیر تخریب بنیاد محکم تصوّف و عرفان که در بهترین حالت می‌خواهد آن را فقط در موزه تاریخ گذشته ایران اسلامی نگاه دارد و از دوره معاصر حذف کند. این سیل برآمده از طوفان‌هایی است که بادهای دבורی آن را ایجاد می‌کند و هر از گاهی به سمت نگارنده نیز هدایت می‌شود. به قول مولانا:

فکر کان از مشرق آید آن صبا است و آنک از مغرب دبور با وبا است
از دیگر آورده‌های گل آلود این سیل، چاپ سفارشی ده‌ها کتاب و مقاله بر ضد تصوّف است که با مضامین تکراری از نویسندگان و ناشران عمدتاً ناشناس روانه بازار کتاب و مطبوعات می‌شود.

دربارهٔ نقد فاضلانه دوم باید بگویم که به‌دلیلی که ذکر خواهد شد، به هیچ وجه به دنبال پاسخگویی جدید و محاجّه‌نیستم و در اینجا صرفاً به ذکر چند نکته ایضاحی بسنده می‌کنم.

۱. اینجانب نیز مقدمتاً قول ناقد محترم را تأیید می‌کنم که صاحبان هر طرز تفکر و اصحاب طرق و مذاهب باید خودشان بیش از همه خود را نقد کرده و به ارزیابی آرای خویش پردازند. این دقیقاً همان چیزی است که در تاریخ تصوف اسلامی رخ داده است. بزرگ‌ترین ناقدان تصوف خود ایشان بوده‌اند؛ از این رو حافظ گفته است:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
در سراسر مثنوی، مولانا که خود از مشایخ صوفیه است، به نقد تصوف نزد برخی صوفیه نابخرد و به اصطلاح خودش ناصوفی می‌پردازد. تعابیری مثل «متشبهین به تصوف» یا «غلطات الصوفیه» که بزرگان تصوف به کار برده‌اند، حاکی از همین نقد درونی خود است. ولی آیا شبیه این نقد خود از خود را در میان سایر اصحاب اندیشه و طوائف فکری مسلمان نیز می‌بینیم؟ آیا ناقد محترم نیز با قلم تند و تیز و بی‌محابایی که نقد خویش را نوشته‌اند، تحمل و تدبیر و درنگ کافی که از لوازم اصلی نقد و بررسی آرای دیگران است، در خواندن عرایض من از خود نشان داده‌اند؟! آیا ناقدان تصوف و عرفان در تاریخ اسلام توصیه قرآن مجید را در گفت‌وگو به نحو احسن رعایت کرده‌اند؟

۲. آنچه در عنوان این مقاله ذکر شده صرف «بازاندیشی» است و خود نگارنده نیز مدعی نوآوری در موضوع خویش نیست. عنوان ساده «بازاندیشی» که در حقیقت مدعای اصلی این نوشتار نیز هست دال بر دعوت به اندیشیدن مجدد (بازاندیشی) آن حقیقت معنوی است که در سنت نبوی فراموش شده است و اینک شرایط عالم مدرن بیش از همیشه اقتضاء می‌کند که مجدداً اندیشیده شود؛ همین و بس. این حقیقت، جدید نیست و به قدمت اسلام و بلکه تاریخ همه ادیان است.

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
این که ناقد محترم می‌گویند عنوان اصلی بحث این مقاله «راهکارهای دقیق بازاندیشی سنت پیامبر در دوران مدرن است ... ولی واقعاً نکته جدیدی در آن ارائه نشده است»، بنده نه در عنوان بلکه در هیچ جای این مقاله چنین چیزی نگفته‌ام که می‌خواهم راهکاری را نشان دهم. نه در این مقاله بلکه اصولاً در سایر مطالبی که کتباً یا شفاهاً تاکنون اظهار کرده‌ام، مدعی ارائه «راهکار» هرگز نبوده و نیستم. آنچه همواره به دنبالش بوده‌ام فهم و بصیرت یافتن نسبت به خود «راه» است. این همان مشکلی است که اکنون دیر زمانی است که به جهل مرکب گریبانگیر ما شده است که بدون اینکه تردیدی کنیم که

آیا واقعاً راه را به درستی می‌شناسیم می‌خواهیم ارائه طریق به دیگران کنیم و آنها را نجات دهیم.

در مورد مسیحیت نیز ظاهراً ناقد فاضل عجله به خرج داده‌اند. بنده فقط گفته‌ام «مسیحیت نیز در دورهٔ مدرن مجبور شد که چنین کند» و هرگز قضاوتی نکرده‌ام که آیا این بازانديشی در مسیحیت منجر به حل مشکلاتی شد یا نه. به نظر نگارنده صرف خود این بازانديشی مغتنم است و البته معتقدم در الاهیات جدید مسیحی تأملات و تحقیقات مفیدی در این باره صورت گرفته است ولی در همان جا شرایطی را ذکر کرده‌ام که با حصول آنها این بازانديشی منتج خواهد بود. در واقع مدعای اصلی این مقاله سه صفحهٔ آخر آن می‌باشد که مربوط به عالم مدرن است و لذا این صفحات «نو» (مدرن) و به نظر نگارنده قابل اعتناست.

۳. همان‌طور که در فقره بالا به آن اشاره کردم مطالب بنده در این مقاله دربارهٔ سنت معنوی رسول (ص) است و لذا این بحث در حوزه عرفان جای می‌گیرد و ناظر به تفکری عرفانی است که عارفان بزرگ مسلمان در تاریخ هزار و چهارصد سال متعهد آن بوده‌اند و به هیچ وجه جدید و نو نیست مطالبی از قبیل دو شأن رسالت و ولایت، انذار و تبشیر، شریعت و طریقت یا مجاهده عارفان برای اینکه اخلاق و معنویت را به فقه بازگردانند و نمونه صریحش در کتاب احیاء علوم الدین غزالی دیده می‌شود، تازه نیست و هر کس که اندک آشنایی با سنت عرفانی و عارفانی مثل ابن عربی یا سید حیدر آملی یا مولوی داشته باشد، می‌تواند آنها را در آثار این بزرگان ببیند. یک نمونه معاصر آن نیز اقوالی است که خود ناقد محترم از مرحوم علامه طباطبائی در انتهای مطلب خویش نقل کرده‌اند. اگر پژوهشگر محترم با این نوع تفکر آشنا و مأنوس می‌باشند در قول خویش محقّانند که می‌گویند این مطالب تکراری است و دیگر عارفان نیز چنین گفته‌اند، چنان‌که من خود نیز به آن اذعان دارم. ولی از نقد ایشان ظاهراً چنین برمی‌آید که گویا آرای عرفانی را عمدتاً قبول نکرده و به این نوع اقوال انس و علاقه‌ای ندارند لذا با این مقاله، مخالفت اصولی دارند و نقد ایشان در واقع نقد تفکر عرفانی است. اگر چنین باشد، این مخالفت نیز جدید نیست و از بدو تاریخ تصوّف و عرفان تاکنون به انحاء مختلف اظهار شده است و البته عارفان نیز به آن پاسخ گفته‌اند. از این رو نگارنده نیز نمی‌توانم مطلب دیگری بر کلام آنان بیافزایم و از این رو چند صفحه‌ای را هم که در توضیح مطلب خویش

نوشته بودم به کناری نهادم و از آن صرف نظر کردم. در خاتمه نیز ضمن اقرار به اینکه نمی‌توانم من حیث‌المجموع موافق آرای ایشان باشم با این حال از ناقد محترم بابت نقد مقاله خویش سپاسگزارم چرا که لااقل حسن آن این است که در جهت نقد علمی مقاله نگارنده است نه نقد تخریبی و هتاکانه تفکر عرفانی و صوفیانه که این روزها سعی می‌شود بازار آن گرم و باروتی باشد.